بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 10 آذر 1392.

**خلاصه­ی جلسه قبل و این جلسه:**

در جلسه قبل گذشت که در رابطه­ی بین روایات و قرآن دو گرایش وجود دارد که یکی در تفسیر قرآن، توجه خاصی به روایات ندارد و دیگری شرط حجیت ظهور آیات را وجود روایت می­داند. گذشت که با کنار هم قرار دادن مجموع آیات و روایات به این نتیجه می­رسیم که هر دو گرایش نا صواب هستند. نتیجه­ی نهایی که از آیات و روایات بدست می­آید این است که ظاهر قرآن، قبل از فحص از سنت قابل تمسک نیست. اما اینگونه نیست که اگر روایتی ذیل آیات قرآن پیدا نشد، ظاهر آیه قابل استناد نباشد. در این جلسه، قرینه­ی دیگری برای اثبات این نتیجه ذکر خواهیم نمود و آن، سیره­ی متشرعه بر مراجعه به مفسرین است. در ادامه­ی بحث، برای بیان شأن اهل بیت ع نسبت به تفسیر قرآن به یازده روایت تفسیری اشاره خواهیم نمود. بحث پایانی این جلسه نیز بررسی حکم روایت مخالف ظاهر کتاب و تطبیق آن بر روایت اصل عاصم بن حمید است.

**تکمله­ای بر بحث جلسه­ی قبل:**

در جلسه­ی قبل گذشت که از آیات و روایات استفاده می­شود که قرآن به عنوان یک کتاب خود آموز که همه بتوانند مستقلا به آن مراجعه نمایند، نیست و نیازمند معلم و مفسر است. علاوه­ی بر دلائل نقلی که برای این ادعا بیان نمودیم، دلیل دیگری نیز وجود دارد و آن وجود سیره­ی متشرعه است. از روایت منصور بن حازم نیز بدست می­آید که متشرعه معتقد بودند که قران نیازمند قیم است و برای تفسیر قرآن به اشخاص مراجعه می­کردند[[1]](#footnote-1). از طرفی، ائمه معصومین ع نیز اصل مراجعه به مفسر را ردع ننموده­اند، بلکه تنها مراجعه به عده­ای مانند ابن مسعود و ... که مردم گمان می­کردند، این­ افراد مفسر قرآن هستند، را ردع نموده­اند. ذیل آیه­ی **«و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»[[2]](#footnote-2)** نیز به این مطلب اشاره شده است که سیره­ی مسلمین بر مراجعه به مفسران بوده است.[[3]](#footnote-3) عده­ای نیز معتقدند که راسخون فی العلم، برخی از تابعین و اصحاب پیامبر ص هستند.[[4]](#footnote-4) بر این اساس، گویا این عده­ مدعی هستند که سیره­ی عملی مسلمین بر این بوده است که عده­ای را به عنوان مفسر قرآن و راسخ فی العلم تلقی می­کرده­اند.[[5]](#footnote-5)

به هر صورت، چنین سیره­ای وجود داشته است و ائمه ع ردعی نسبت به اصل مراجعه به مفسرین نداشته­اند، بلکه نسبت به مصداق آن، تخطئه کرده­اند. به بیان دیگر، این سیره دو محور داشته است: یک محور اینکه قرآن نیاز به مفسر دارد. این محور، بحثی کبروی است. محور دوم، بحث صغروی است، که افرادی مانند قتاده، ابن عبّاس، کلبی و ... به عنوان مفسّرین رسمی تلقی می­شدند. در روایات ما از محور اول ردع نشده است، بلکه محور دوم مورد تخطئه واقع شده است. ائمه معصومین ع می­فرمودند: تنها اهل بیت پیامبر ص و کسانی که من خوطب به قرآن هستند، تفسیر قرآن را می­دانند[[6]](#footnote-6).[[7]](#footnote-7)

نکته: توجه شود که مراد از این کلام این نیست که شأن اهل بیت ع فقط و فقط بیان شأن نزول آیه است، بلکه اهل بیت ع شئون مختلفی دارند که یکی از آن­ها بیان شأن نزول است که باعث از بین رفتن ظهور بدوی آیه و تشکیل ظهور جدید برای آیه می­شود. بر اثبات این ادعا، بنده به صورت رندوم، ده روایت از جلد دوم *تفسیر البرهان* انتخاب نمودم. تعدادی از این روایات، دقیقا ناظر به شأن نزول آیه بودند.[[8]](#footnote-8) به تعدادی از این روایات اشاره می­کنیم:

**روایت اول:**

از جمله­ی این روایات، روایت جمیل بن دراج است:

**«محمد بن يعقوب: عن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، و علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قول الله عز و جل: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ‏. قال: «كان الناس يستنجون بالكرسف و الأحجار، ثم‏ أحدث‏ الوضوء، و هو خلق كريم، فأمر به رسول الله (صلى الله عليه و آله) و صنعه، فأنزل الله في كتابه: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ‏»».[[9]](#footnote-9)**

بر اساس این روایت، مردم قبلا برای تطهیر از کرسف و احجار و پارچه و مانند آن استفاده می­کردند، لکن بعدا استفاده از آب برای طهارت ایجاد شد و پیامبر ص نیز دیدند که این روش، روش پسندیده­ای است، لذا به آن دستور دادند و خود ایشان نیز بوسیله­ی آب استنجا می­نمودند. در این زمان، خداوند آیه­ی مذکور را نازل فرمود. البته، این آیه در اصل، ناظر به تطهّر از خبث است و شأن نزول آن نیز برای تطهر از خبث است.

**روایت دوم:**

روایت دیگر، روایتی از عبد الله بن سنان است:

**«الشيخ في (التهذيب): بإسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد و أحمد ابني الحسن، عن أبيهما، عن أحمد بن عمر، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سأله أبي و أنا حاضر عن قول الله عز و جل: حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ‏[[10]](#footnote-10) قال‏: «الاحتلام‏». قال: فقال: «يحتلم في ست عشرة و سبع عشرة سنة و نحوها».»**[[11]](#footnote-11)

در این آیه، عبارت «حتی اذا بلغ اشدّه» ابهام دارد و مردد بین رشد مثلا فقهی و ... است که بر اساس این روایت، مراد از رشد مشخص شده است.

**روایت سوم:**

**«و عنه، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز و جل: وَسِعَ‏ كُرْسِيُّهُ‏ السَّماواتِ‏ وَ الْأَرْضَ‏. قال: «علمه».»**[[12]](#footnote-12)

ممکن است از آیه چنین برداشت شود که مراد از «کرسی»، صندلی و تخت حسی و مانند آن است، لکن روایت مراد از کرسی را مشخص نموده است.

**روایت چهارم:**

**«عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن الرجل يأتي أهله في دبرها، فكره ذلك، و قال: «و إياكم و محاشي‏ النساء». و قال: «إنما معنى: نِساؤُكُمْ حَرْثٌ‏ لَكُمْ‏ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ‏ أي ساعة شئتم»**.[[13]](#footnote-13)

«أنّا» در این آیه اجمال دارد و مردد بین أنّای مکانیۀ و زمانیۀ است. بر اساس این روایت، مراد از «أنّا»، أنّای زمانیۀ است، یعنی ایّ ساعۀ شئم است، نه انّای مکانیۀ.

البته، این روایات بجز روایت اول، ناظر به شأن نزول نیستند.

**روایت پنجم:**

**«محمد بن يعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبي المغرا، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: قلت: قوله عز و جل: الَّذِينَ‏ يُنْفِقُونَ‏ أَمْوالَهُمْ‏ بِاللَّيْلِ‏ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً؟ قال: «ليس من الزكاة».»**[[14]](#footnote-14)

بر اساس این روایت، آیه­ی مذکور ناظر به زکات نیست، بلکه ناظر به امور مستحبی است.

**روایت ششم و هفتم:**

ذیل آیه­ی 189 سوره­ی بقره نیز روایات زیادی وارد شده است که به دو مورد از آن­ها اشاره می­نماییم:

**«أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله عز و جل: وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها. قال: «يعني أن يأتي‏ الأمر من‏ وجهه‏، أيّ‏ الأمور كان».»**[[15]](#footnote-15)

**«الطبرسي في (الاحتجاج): عن الأصبغ بن نباتة، قال: كنت جالسا عند أمير المؤمنين (عليه السلام) فجاءه ابن الكواء، فقال: يا أمير المؤمنين، [من البيوت في‏] قول الله عز و جل‏ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى‏ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها؟ فقال (عليه السلام): «نحن‏ البيوت‏ التي‏ أمر الله‏ بها أن‏ تؤتى‏ من‏ أبوابها، نحن باب الله و بيوته التي يؤتى منها، فمن بايعنا و أقر بولايتنا فقد أتى البيوت من أبوابها، و من خالفنا و فضل علينا غيرنا فقد أتى البيوت من ظهورها»**.[[16]](#footnote-16)

هیچ­کدام از این دو روایت، ناظر به شأن نزول آیه نیستند. در مورد شأن نزول این آیه در کتب تفسیری آمده است: در زمان جاهلیت وقتی در حال احرام بودند، خروج از در چادر را صحیح نمی­دانستند و معتقد بودند که باید از در پشتی منزل خارج شد. این آیه برای رد این اعتقاد نازل شده است.[[17]](#footnote-17) لکن در روایت اول گفته شده است که این آیه، ناظر به یک وجه خاص نیست، بلکه در مقام بیان یک امر کلی است که هر امری راهی دارد و انسان باید از مسیر طبیعی خود خارج شود. روایت دوم نیز اشاره به این مطلب دارد که مسیر هدایت، مسیر اهل بیت ع است.

باید توجه داشت که این روایات، مدلول استعمالی واژگان آیه را بیان نمی­کنند. به طور مثال، وقتی در روایتی گفته می­شود: صراط مستقیم یعنی علی ع[[18]](#footnote-18)، این تعبیر به این معنا نیست که صراط مستقیم در علی ع استعمال شده است، بلکه می­خواهد بگوید: راهی که از خدا می­خواهیم ما را به آن هدایت نماید، علی ع است. در واقع، این تعبیر، تعیین مصداق برای صراط مستقیم است و باید توجه داشت که بدون تعیین مصداق، این اوامر قابل امثال نیستند.

توضیح بیشتر: برخی از مفاهیم قرآنی هستند که دانستن مصداق آن­ها خیلی مهم نیست. به طور مثال در آیه­ی **«و جاء رجل من اقصی المدینۀ یسعی»**[[19]](#footnote-19)، دانستن اینکه این مرد، چه کسی بوده و چه خصوصیاتی داشته است، خیلی مهم نیست. در این موارد، تعیین مصداق در غرضی که آیه به دنبال آن است، دخالت ندارد. لکن وقتی به شئ­ای امر می­شود، مانند **«اهدنا الصراط المستقیم»**[[20]](#footnote-20)، اگر مصداق صراط مستقیم معلوم نباشد، غرض و فایده­ای که آیه در مقام آن است، حاصل نمی­شود. موارد دیگری از این قبیل، در ادامه بیان خواهد شد.

**روایت هشتم:**

در روایتی از زید شحام آمده است:

**«و عنه، قال: حدثنا أبي (رحمه الله)، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي جميلة المفضل بن صالح، عن زيد الشحام، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن‏ الرفث‏ و الفسوق‏ و الجدال. قال: «أما الرفث: فالجماع، و أما الفسوق: فهو الكذب، ألا تسمع قول الله عز و جل: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ[[21]](#footnote-21) و الجدال: هو قول الرجل: لا و الله، و بلى و الله».**[[22]](#footnote-22)

در این روایت نیز شاید اشاره به این نباشد که معنای لغوی «فسوق»، کذب باشد، بلکه شاید به خصوص در مورد آیه­ی نبأ می­گوید: فسق یعنی جدا افتادن از مسیر حق و دور افتادن از آن. فسق در اصل یعنی بیرون رفتن از راه طبیعی[[23]](#footnote-23)و در مواضع مختلف، بر اساس تناسب بین حکم و موضوع، معنای خاص خود را پیدا کرده است.

بر این اساس، ممکن است که استعمال واژه­ی فسق در معنای کذب در این آیه برای افراد استغراب داشته باشد، لذا حضرت ع می­فرمایند: در آیه­ی نبأ نیز شما از عنوان فاسق، معنای کذب را می­فهمید. مورد دیگری که در این روایت وجود دارد، معنای جدال است: «وَ الْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَا وَ اللَّهِ».

**روایت نهم:**

روایت دیگر، روایت زراره است:

**«محمد بن يعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن مثنى الحناط، عن زرارة، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ‏: شوال‏، و ذو القعدة، و ذو الحجة، ليس‏ لأحد أن‏ يحج‏ فيما سواهن‏».**[[24]](#footnote-24)

آیه­ی «الحج اشهر معلومات»، در مقام بیان حکمی وضعی است و آن، اینکه شرط صحت حج این است که در ماه­های معلومی واقع شود. معنای کلمه­ی «اشهر معلومات» واضح است، لکن در آیه، مصداقی برای آن ذکر نشده است و بدون دانستن مصداق آن، مقصود آیه مشخص نمی­شود. در این روایت، مصداق ماه­های معلوم بیان شده­ است: شوال، ذو القعدۀ و ذو الحجۀ.

**روایت دهم:**

**«العياشي: عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: يا أَيُّهَا الَّذِينَ‏ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي‏ السِّلْمِ‏ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ‏ قال: «أ تدري ما السلم؟» قال: قلت: أنت أعلم. قال: «ولاية علي و الأئمة الأوصياء من بعده- قال- و خطوات الشيطان- و الله- ولاية فلان و فلان»**.[[25]](#footnote-25)

مراد از «السلم»، راه­های رحمانی است که راه سلامتی است و انسان را به مقصد می­رساند. این روایت نیز در مقام تعیین مصداق برای «السلم» و «خطوات شیطان» است.

البته، این روایت نیز مانند روایت­های قبلی، در مقام بیان شأن نزول نیست، بلکه مفاد آیه را بیان می­کند.

**روایت یازدهم:**

آخرین روایت، روایتی پیرامون آیه­ی 237 سوره­ی بقره است:

**«صفوان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، و علي بن إبراهيم، عن أبيه؛ و عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عثمان بن عيسى، عن سماعة، جميعا، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قول الله عز و جل: وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ[[26]](#footnote-26)‏. قال‏: «هو الأب‏ أو الأخ‏ أو الرجل‏ يوصى‏ إليه‏، و الذي‏ يجوز أمره في مال المرأة، فيبتاع لها فتجيز، فإذا عفا فقد جاز».[[27]](#footnote-27)**

در مورد «الّذی بیده عقدۀ النّکاح»، اختلافی در کلمات مفسّرین وجود دارد[[28]](#footnote-28)و برخی آن را شوهر می­دانند. این روایت، ابهام آیه را بر طرف ساخته و مراد از الذی بیده عقدۀ النکاح را روشن می­سازد. بر اساس این روایت، الذی بیده الخ کسی است که اختیار نکاح در دست اوست، اعم از اینکه پدر باشد یا برادری که ولایت داشته باشد یا کسی باشد که بوسیله­ی وصیت پدر منصوب شده است، یا وکیل تام الاختیار زن باشد که به دلیل وکالت، عقده­ی نکاح در دست او باشد. بنابراین، در این روایت مصداق «الّذی بیده عقدۀ النّکاح»، مشخص شده است.

نکته: باید توجه داشت که برخی از واژه­ها ممکن است در مرور زمان تغییر نموده باشند، لذا یک نوع اشتراک لفظی بر آن­ها حاکم است. در کلماتی مانند «أنّا» و مانند آن، اشتراک لفظی به معنای عام آن وجود دارد.

**جمع­بندی:**

بنابراین، با بررسی روایاتی که از ائمه ع وارد شده است، می­یابیم که نه تمام این روایات منحصر در بیان شأن نزول آیات هستند و نه سوالاتی که از ایشان ع شده است، سوال از شأن نزول است. بلکه، شأن ائمه ع در تفسیر قرآن، لزوما بیان شأن نزول آیات نیست.[[29]](#footnote-29)

بنابراین، نتیجه­ای که در صدد اثبات آن بودیم این بود که نه تفسیر قرآن بدون مراجعه­ی به سنت، روش صحیحی است و نه اینکه روش که فهم آیات متوقف بر تفسیر اهل بیت ع است و اگر ذیل آیه­ای روایتی وارد نشده بود، باید توقف نمود. هر دو روش، نا درست هستند. بنابراین، در تفسیر یک آیه، هم مراجعه به روایات اهل بیت ع لازم است و هم اینکه اگر ذیل آیه­، روایتی از اهل بیت ع وجود نداشت، ظاهر آیه حجت است.

**بررسی حکم روایت مخالف ظاهر کتاب**

بحث اصلی ما پیرامون این مساله بود که اگر روایتی با ظاهر کتاب، مخالفت داشته باشد، آیا این روایت، گرچه از نظر سندی معتبر باشد، قابل اعتماد است یا خیر؟ به بیان دیگر، اگر آیه­ای از قرآن، ظاهر در معنایی بود، ولی تفسیر اهل بیت ع بر خلاف آن ظاهر بود، آیا چنین روایتی، مخالف قرآن تلقی می­شود یا خیر؟ این بحث در علم اصول، ذیل این بحث که مفاد روایت مخالف کتاب چیست؟ فی الجمله مطرح شده است. در بحث تعادل و تراجیح نیز به صورت مفصل از این مساله بحث شده است. محصل کلام این است که اگر بین آیه­ی قرآن و رویات، جمع عرفی وجود داشته باشد، عنوان «مخالف کتاب» بر این روایت منطبق نیست. بنابراین، این مقدار مسلم است که وجود جمع عرفی بین آیه و روایت، مانند تخصیص، باعث می­شود که روایت مخالف کتاب نباشد. البته، باید توجه داشت که دو دسته روایت، به عنوان روایات «طرح مخالف کتاب» وارد شده است. بر اساس دسته­ی اول، عدم مخالفت با کتاب، شرط اصل حجیت روایت است[[30]](#footnote-30) و بر اساس دسته­ی دیگر، عدم مخالفت با کتاب، شرط مرجحیت روایت است.[[31]](#footnote-31) روایات دسته­ی دوم، شامل مواردی هستند که بین آیه و روایت جمع عرفی وجود دارد و اصلا شرط چنین روایتی داشتن جمع عرفی با آیه است، تا بتواند اقتضای حجیت را داشته باشد؛ زیرا در این دسته­ی از روایات، فرض بر این است که دو روایت متعارض، حجت ذاتی دارند [و وقتی یک روایت حجیت ذاتی دارد که تعارض مستقر با کتاب نداشته باشد.][[32]](#footnote-32)

جمع عرفی بین آیات و روایات نیز به دو گونه است. گاهی اوقات، در آیه تصرف می­شود و ظهور آن از بین می­رود و گاهی اوقات، در روایت تصرف می­شود. لذا اینگونه نیست که همواره در آیه تصرف شود. به طور مثال، ممکن است روایتی که ظاهر در حصر است را به قرینه­ی آیه، بر تعیین مصداق حمل نماییم. ذیل آیه­ی **«وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»[[33]](#footnote-33)** روایتی وارد شده است که مراد از «ما امر الله» را رحم آل محمد ص تفسیر نموده است. راوی از حضرت ع سوال می­کند: «آیا مراد آیه، رحم خود شخص نیست؟» حضرت ع می­فرمایند: «آیه شامل این هم می­شود و اینگونه نیست که وقتی گفتیم: این آیه در مورد رحم آل محمد ص است، جهات دیگری نداشته باشد»[[34]](#footnote-34). گویا آیه جهات مختلفی دارد و حضرت ع تنها یکی از مصادیق آن را بیان کرده­اند و اگر روای مجددا سوال نمی­کرد، ممکن بود این تصور ایجاد شود که روایت در مقام بیان اختصاص است. تعبیری علامه طباطبایی ره دارند که برگرفته­ی از روایات است و ایشان ره زیاد از این تعبیر استفاده نموده­اند و آن، «من باب الجری و التطبیق» است.[[35]](#footnote-35) در روایات ما نیز زیاد این مطلب تذکر داده شده است که از برخی روایات ابتدائا تصور حصر می­شود، در حالی که بحث روایت از باب حصر نیست، بلکه از باب جری و تطبیق است، یعنی از باب بیان یک مصداق است.[[36]](#footnote-36)

به طور مثال، ذیل آیه­ی **«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»** آمده است: «ای علمه عن من یأخذه».[[37]](#footnote-37) این روایت، در مقام بیان این مطلب نیست که طعام انسان اختصاص به علم دارد، بلکه در مقام بیان این نکته است که تصور نکنید که طعام انسان، تنها طعام مادی است، بلکه طعام، معنای عامی دارد که شامل امور معنوی نیز می­باشد.

مثال دیگر، دو روایتی بود که ذیل آیه­ی **«لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها»[[38]](#footnote-38)** ذکر شد. یک روایت، روایت جابر از ابی جعفر ع بود که می­گفت: این آیه، معنای عامی دارد و آن این است که برای رسیدن به هدف باید از راه آن رفت. یکی از اهدافی که انسان دارد این است که به خدا و هدایت برسد. راه رسیدن به خدا و هدایت، ائمه ع هستند. بر همین اساس، در برخی از روایات تعبیر شده است که «نحن باب الله»[[39]](#footnote-39). آیه می­گوید: **«و أتوا البیوت من ابوابها»**، یعنی اگر می­خواهید جایی بروید باید از درب آن وارد شوید. روایت هم می­گوید: اگر می­خواهید به خدا برسید، ما باب آن هستیم.

در این روایت نیز ابتدا ممکن است کسی تخیل نماید که این معنا، امری اختصاصی است، لکن وقتی روایت در کنار آیه دیده می­شود، عمومیت آیه، جنبه­ی حصر روایت را از بین می­برد.

البته، در برخی از موارد نیز روایت در مقام بیان باطن آیه است و به این شکل بین آن­ها جمع عرفی برقرار می­شود.

مثال دیگر، آیه­ی «**وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ»[[40]](#footnote-40)** است که در برخی روایات وارد شده است که این آیه در مورد قاتلین امام حسین ع نازل شده است.[[41]](#footnote-41) در برخی از روایات وارد شده است که: ظاهر آیه در مورد شأن نزول آن است و باطن آن چیزی است که مساوی شأن نزول آیه است، به اعتبار اینکه این افراد با این فعل به نتیجه­ای شبیه کسانی که آیه در شأن آن­ها نازل شده است، رسیدند. [[42]](#footnote-42)

بنابراین، در جمع عرفی، گاهی در ظاهر آیه تصرف می­شود و گاهی در ظاهر روایت. اما در مواردی که در هیچ­کدام از آن­ها نمی­توان تصرف نمود، آیا چنین روایتی قابل اعتماد است یا خیر؟ به نظر می­رسد، چنین روایتی، مصداق روشن عنوان «ما خالف کتاب الله» است؛ زیرا اگر این عنوان مختص به مخالفت با نص کتاب باشد، ناظر به جعل جاعلان خواهد بود که در عمل چنین چیزی اتفاق نیافتاده است.[[43]](#footnote-43)

بنابراین، عنوان «ما خالف الکتاب»، شامل روایاتی می­شود که مخالفت ظاهر کتاب هستند و هیچ جمع عرفی بین آیه و روایت وجود ندارد، لذا این عنوان شامل روایات تفسیری نمی­شود؛ زیرا روایات تفسیری، شأن حاکم دارند و ظهور حاکم بر محکوم مقدم است. اما اگر روایتی جنبه­ی تفسیری نداشته باشد و با ظاهر قرآن مخالف باشد، باید آن را کنار گذاشت.

**بررسی مخالفت روایت عاصم بن حمید با آیه­ی ارث**

با توجه به بحث کبروی که ذکر گردید، آیا روایت اصل عاصم بن حمید که ذیل آیه­ی اولوا الارحام وارد شده بود و با ظاهر آیه منافات داشت، قابل اعتماد است یا خیر؟[[44]](#footnote-44) به نظر می­رسد، این روایت، گرچه جنبه­ی مفسریت دارد، لکن جمع عرفی با آیه ندارد. [لذا عنوان «ما خالف کتاب الله» بر آن صادق است.][[45]](#footnote-45)

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . «**... فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ كَانَ حَقّاً فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ‏ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلَّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً ع وَ إِذَا كَانَ الشَّيْ‏ءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً ع كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ.»** *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏1، صص 168 و 169 [↑](#footnote-ref-1)
2. . آل عمران: 7 [↑](#footnote-ref-2)
3. . [منبع این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-3)
4. . [منبع این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-4)
5. . سؤال: ...

   ... پاسخ: خیر، قاری الزاما مفسّر نبوده است. قاری غیر از مفسّر است. به خصوص ابن عباس به عنوان برجسته­ترین مفسّر مطرح است که در بعضی روایات ما نقل شده است که وی مدعی بوده است که همه­ی قرآن و تمام امور مربوط به آن را می­داند. در این روایات، این ادعای او تخطئه شده است. [«**103 -** **جعفر بن معروف قال حدثنا يعقوب بن يزيد الأنباري عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر (ع) قال أتى رجل أبي (عليه السلام) فقال إن فلانا يعني عبد الله بن العباس يزعم أنه يعلم كل آية نزلت في القرآن في أي يوم نزلت و فيم نزلت قال فسله فيمن نزلت: و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبيلا 17 -: 72 -). ...»** *رجال کشی*، ص 54] [↑](#footnote-ref-5)
6. . به عنوان نمونه: **«حدثنا إبراهيم بن إسحاق، عن عبدالله بن حماد، عن بريد بن معاوية العجلي، عن أحدهما (عليهما السلام)، في قول الله تعالى: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ‏]. قال: «رسول الله (صلى الله عليه و آله) و أهل بيته أفضل الراسخين في العلم، قد علمه الله جميع ما أنزل عليه من التنزيل و التأويل، و ما كان الله لينزل عليه شيئا لم يعلمه تأويله، و أوصياؤه من بعده يعلمونه كله، و الذين لا يعلمون تأويله إذا قال العالم فيه بعلم فأجابهم الله: يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا «3» فالقرآن: عام، و خاص، و محكم، و متشابه، و ناسخ، و منسوخ، و الراسخون في العلم يعلمونه».** *البرهان في تفسير القرآن*، ج‏1، ص 45، حدیث 141 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سؤال: ...

   ... پاسخ: تنها بحث خلاف ظاهر بودن نیست. بلکه بحث این است که عبارت­هایی که مجمل هست، چند جور می­شود معنا کرد. در جلسات گذشته گفتیم که اساسا باید مساله­ی عام­تری را با عنوان رابطه­ی بین قرآن و سنت، مطرح نماییم.

   سؤال: ...

   ... پاسخ: ادعای ما این است که یکی از مقدمات آن بحث، این است که قرآن نیازمند مفسّر است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . [مقرر: نتیجه ای که در نهایت گرفته می­شود، عکس این ادعا است.] [↑](#footnote-ref-8)
9. . *البرهان في تفسير القرآن*، ج‏1، ص 466، حدیث 1162 [↑](#footnote-ref-9)
10. . الأحقاف 46: 15. [↑](#footnote-ref-10)
11. . *البرهان في تفسير القرآن*، ج‏1، ص 562، حدیث 1552 [↑](#footnote-ref-11)
12. . همان، ج1، ص 517، حدیث 1389 [↑](#footnote-ref-12)
13. . همان، ج‏1، ص 466، حدیث 1160 [↑](#footnote-ref-13)
14. . همان، ج‏1، ص 551، حدیث 1506 [↑](#footnote-ref-14)
15. . همان، ج‏1، ص 407، حدیث 913 [↑](#footnote-ref-15)
16. . همان، ج‏1، ص 408، حدیث 916 [↑](#footnote-ref-16)
17. . **«** **حدثني سفيان بن وكيع، قال: حدثني أبي، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن البراء قال: كانوا في الجاهلية إذا أحرموا أتوا البيوت من ظهورها، و لم يأتوا من أبوابها، فنزلت: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها الآية»** *جامع البيان في تفسير القرآن*، ج‏2، ص 108 [↑](#footnote-ref-17)
18. . **«عن داود بن فرقد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏ يعني أمير المؤمنين (صلوات الله عليه)»**. *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج 1، ص 116، حدیث 300 [↑](#footnote-ref-18)
19. . قصص: 20 [↑](#footnote-ref-19)
20. . فاتحۀ: 6 [↑](#footnote-ref-20)
21. . الحجرات: 6 [↑](#footnote-ref-21)
22. . *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج 1، ص 429، حدیث 1004 [↑](#footnote-ref-22)
23. . **«أنّ الأصل الواحد في المادّة: هو الخروج عن مقرّرات دينيّة أو عقليّة أو طبيعيّة لازمة. و من مصاديقه: خروج العبد، عن أمر الربّ، و عن طاعته، و عن الأحكام و المقرّرات الاسلاميّة، و عن المقرّرات الأخلاقيّة المسلّمة كالحسد و البخل و التكبّر و الطمع إذا كانت صريحة واضحة، و عن ضوابط طبيعيّة لازمة كما في الرطبة الخارجة عن القشر، و عن ضوابط أصيلة بالكليّة كالفأرة.»** *التحقيق في كلمات القرآن الكريم*، ج‏9، ص 89 [↑](#footnote-ref-23)
24. . *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج 1، ص 426، حدیث 996 [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان، ج 1، ص 446، حدیث 1088 [↑](#footnote-ref-25)
26. . بقره: 237 [↑](#footnote-ref-26)
27. . همان، ج 1، ص 492، حدیث 1288 [↑](#footnote-ref-27)
28. . **«أما قوله تعالى: أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ ففيه مسألتان: المسألة الأولى: في الآية قولان الأول: أنه الزوج، و هو قول علي بن أبي طالب عليه السلام، و سعيد بن المسيب، و كثير من الصحابة و التابعين و هو قول أبي حنيفة. و القول الثاني: أنه الولي، و هو قول الحسن، و مجاهد و علقمة، و هو قول أصحاب الشافعي.»** *مفاتيح الغيب*، ج‏6، ص 479 [↑](#footnote-ref-28)
29. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، در مثال­هایی که بیان گردید «أنّا» به معنای أنای زمانیه است. لذا روایات مبهمات آیات را روشن می­کنند و احیانا شأن نزول آن­ها را بیان می­کنند.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، «أنّا»، اطلاق ندارد، بلکه از باب وضع عام، موضوع له خاص، برای امور مختلف وضع شده است. اینگونه نیست که برای جامع زمان و مکان وضع شده باشد، بلکه استعمال لفظ در اکثر از یک معنا شده است. [↑](#footnote-ref-29)
30. . مانند: **«33345- 12-وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ‏.»** *وسائل الشيعة*، ج‏27، ص 110 [↑](#footnote-ref-30)
31. .مانند: **«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ‏ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّة»** *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏1، صص 67 و 68 [↑](#footnote-ref-31)
32. . استاد: البته، در واقع، سه دسته روایات وجود دارند. روایتی که به هیچ وجه با آیات قرآن، جمع عرفی ندارند؛ روایاتی که جمع عرفی متعین دارند و روایاتی که جمع عرفی لا متعین دارند. اما اینکه کدامیک از این روایات، مربوط به جمع عرفی متعین و کدامیک مربوط به جمع عرفی لا متعین هستند، بحثی است که اینجا محل طرح آن نیست. [↑](#footnote-ref-32)
33. . رعد: 25 [↑](#footnote-ref-33)
34. . [منبع روایت پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-34)
35. . مقرر: برای این تعبیر نُه موضع از *المیزان* پیدا شد، از جمله: **«و الروايتان من الجري و التطبيق على المصداق»** (ج1، ص 217) و **«أقول: و الرواية من باب الجري و التطبيق.»** (ج 4، ص 348) [↑](#footnote-ref-35)
36. . [منبع این روایات پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-36)
37. . **«محمد بن يعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه، عمن ذكره، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله‏ (عليه السلام)، في قول الله عز و جل: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ‏ إِلى‏ طَعامِهِ‏، قلت: ما طعامه، قال: «علمه الذي يأخذه عمن يأخذه»** *البرهان في تفسير القرآن*، ج‏5، ص 585، حدیث 11389 [↑](#footnote-ref-37)
38. . بقره: 189 [↑](#footnote-ref-38)
39. . **«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ‏ بَابُ‏ اللَّهِ‏ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.»** *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص 145، حدیث 7 [↑](#footnote-ref-39)
40. . بقره: 207 [↑](#footnote-ref-40)
41. . [منبع این روایت، پیدا نشد. ربط آیه به مطلب نیز روشن نیست.] [↑](#footnote-ref-41)
42. . [منبع این روایت، پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-42)
43. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، در خارج، چنین کاری انجام نشده است. توجه شود که بر اساس آیه­ی **«هُوَ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ في‏ قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ»** [آل عمران: 7]، آیه­ای که محکم است، نص بوده و زمینه­ی تأویل ندارد. اما اگر یک آیه، مجمل باشد، اجمال آیه باعث می­شود که ذو وجوه باشد که روایات می­گویند: این وجه خاص مراد آیه است. [↑](#footnote-ref-43)
44. . **«عنه، قال: حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني (رضي الله عنه)، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال: حدثنا القاسم بن العلاء، قال: حدثنا إسماعيل بن علي القزويني، قال: حدثني علي بن إسماعيل، عن عاصم‏ بن حميد الحناط، عن محمد بن قيس، عن ثابت الثمالي، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي‏ ابن أبي طالب (عليهم السلام) أنه قال: «فينا نزلت هذه الآية: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ‏ بَعْضُهُمْ‏ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏، و فينا نزلت هذه الآية: وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ‏، و الإمامة في عقب الحسين إلى يوم القيامة ...»** البرهان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 415، حدیث 8535 [↑](#footnote-ref-44)
45. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، خود روایت صریحا می­گوید که معنای آیه این است. روایتی وارد شده است که نه می­خواهد آیه­ی قرآن را بیان کند و نه به قرآن استدلال می­کند.

    سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر. گاهی اوقات، عرف بعضی از موارد را حمل به بطن آیه می­کند. لکن این روایت در مقام بیان بطن آیه­ی اولوا الارحام نیست. در روایت اصل عاصم بن حمید آمده است: آیه­ی «الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا»، امر به این نموده است که به خلفا و موالی خود خدمت کنید و معروف برسانید. لذا این روایت، ناظر به بطن آیه نیست، بلکه مدعیست که ظاهر آیه اینگونه است. گاهی اوقات، می­شود روایت را حمل به بیان بطن آیه نمود. لکن گاهی عرف می­گوید که روایت، تحمل اینکه ناظر به بطن باشد را ندارد، بلکه در مقام تفسیر آیه است. وقتی که تفسیر روایت با ظاهر آیه ناسازگار بود، می­توان گفت که عنوان «ما خالف الکتاب» بر آن صادق است. ادعای ما این است که روایت اصل عاصم بن حمید جزء مصادیق ما خالف کتاب الله بوده و قابل استناد نیست. پیرامون این مساله در جلسه­ی آینده توضیح خواهیم داد. [↑](#footnote-ref-45)